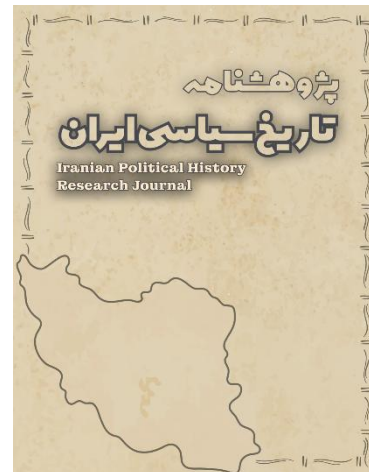


The Structure of Authority and Political Legitimacy in the Buyid State: The Nexus of Shi'ism and Bureaucracy

1. Zohreh Sharifi^{ID}: Department of Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

2. Hossein Sedighifard^{ID}*: Department of Political Science, University of Guilan, Rasht, Iran

*Corresponding Author's Email Address: h.sedighifard90@gmail.com



Abstract:

This article investigates the structure of authority and political legitimacy in the Buyid dynasty, which ruled from the 10th to the 11th century CE across regions from Iraq to central Iran. As one of the earliest successful models of integrating Iranian bureaucratic tradition with Shi'ite political-religious discourse, the Buyids reconstructed the institution of state beyond the weakening Abbasid Caliphate. Utilizing a historical-analytical approach and drawing on both primary and secondary sources, this study demonstrates how the Buyids established political legitimacy through a synthesis of Sasanian-derived administrative structures, the appointment of Shi'ite scholars and viziers, and the institutionalization of Shi'ite rituals and symbols in governance. Findings reveal that while the Abbasid caliphate was retained nominally, actual power was concentrated in the Buyid emirate, supported by an efficient bureaucracy and a Shi'ite ideological framework. Shi'ism functioned not only as a religious belief system but as a legitimizing political discourse, visibly manifested in public ceremonies such as Ashura, Eid al-Ghadir, religious sermons, and official coinage. The article offers a detailed analysis of the military apparatus, administrative system, interactions with local elites, and strategic use of religious symbolism to consolidate authority. It concludes that the Buyid state represents a crucial transitional moment in Islamic political history—bridging the collapse of caliphal sovereignty and the emergence of legitimate Shi'ite monarchies, a legacy later institutionalized by the Safavids.

Keywords: Buyid dynasty, political legitimacy, bureaucracy, Shi'ism, Islamic state, Abbasid caliphate, Iranian Islamic history

How to Cite: Sharifi, Z., & Sedighifard, H. (2023). The Structure of Authority and Political Legitimacy in the Buyid State: The Nexus of Shi'ism and Bureaucracy. *Iranian Political History Research Journal*, 1(3), 1-13.

Received: 13 July 2023

Revised: 23 August 2023

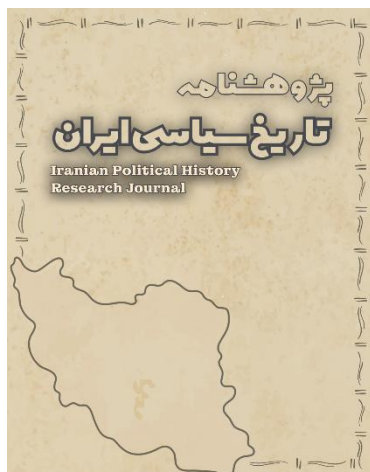
Accepted: 11 September 2023

Published: 5 October 2023



Copyright: © 2023 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

ساختار اقتدار و مشروعیت سیاسی در دولت آل بویه: پیوند تشیع و دیوان‌سالاری



۱. زهره شریفی ^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۲. حسین صدیقی فرد* ^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: h.sedighifard90@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی ساختار اقتدار و مشروعیت سیاسی در دولت آل بویه می‌پردازد؛ دولتی که در قرن چهارم هجری در گستره‌ای از عراق تا ایران مرکزی حکومت کرد و نخستین الگوی موفق از پیوند میان دیوان‌سالاری ایرانی و گفتمان شیعی را ارائه داد. این پژوهش با روش تاریخی - تحلیلی، و با بهره‌گیری از منابع اولیه و ثانویه معتبر، می‌کوشد نشان دهد که چگونه آل بویه در بستر فروپاشی نسبی خلافت عباسی، توانستند نهاد دولت را بر پایه عقلانیت اداری، نظم دیوانی و مشروعیت مذهبی بازسازی کنند. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که آل بویه از طریق حفظ نهادهای اداری برگرفته از سنت ساسانی، به‌کارگیری دبیران و وزیران شیعی‌مذهب، و حمایت هدفمند از علما و مناسک مذهبی شیعه، موفق شدند مشروعیت سیاسی خود را تثبیت کنند و در عین حال، خلافت عباسی را به نهادی نمادین و تشریفاتی تقلیل دهند. در این راستا، تشیع نه فقط به‌مثابه باور دینی، بلکه به‌عنوان گفتمان مشروعیت‌بخش سیاسی عمل می‌کرد و از طریق مناسک عمومی مانند عاشورا، غدیر، خطبه‌های دینی و سکه‌زنی‌های رسمی، در نظام حکمرانی نهادینه شده بود. تحلیل موردی ساختار نظامی، نهاد امارت، دیوان‌های رسمی، و تعامل با نخبگان محلی و خلافت عباسی، تصویری دقیق از دولت آل بویه به‌دست می‌دهد که در آن، نظم سیاسی جدیدی در حال تکوین است. نتیجه‌گیری پژوهش آن است که دولت آل بویه را باید حلقه واسطه مهمی در گذار تاریخی از خلافت به سلطنت مشروع در ایران اسلامی تلقی کرد؛ الگویی که بعدها در دولت صفویه به شکلی نظام‌مندتر تداوم یافت.

کلیدواژگان: آل بویه، مشروعیت سیاسی، دیوان‌سالاری، تشیع، دولت اسلامی، خلافت عباسی، تاریخ ایران اسلامی

نحوه استناددهی: شریفی، زهره، و صدیقی فرد، حسین. (۱۴۰۲). ساختار اقتدار و مشروعیت سیاسی در دولت آل بویه: پیوند تشیع و دیوان‌سالاری. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۳)، ۱-۱۳.

تاریخ دریافت: ۲۲ تیر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۰ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۳ مهر ۱۴۰۲



مقدمه

در بررسی تحولات تاریخی ایران در دوران میانه اسلامی، نقش دولت‌های محلی و نیمه‌مستقل در فرآیند بازتعریف اقتدار سیاسی و دینی اهمیت بسزایی دارد. دوره آل بویه (۳۲۰-۴۴۷ هـ.ق) یکی از مراحل برجسته این گذار تاریخی است که در آن ساختار قدرت از وابستگی کامل به خلافت عباسی فاصله گرفت و به سوی الگویی از حکمرانی پیش رفت که تلفیقی از مشروعیت دینی، دیوان‌سالاری ایرانی و سلطه نظامی بود. بررسی این دوره به‌ویژه از آن رو اهمیت دارد که آل بویه از نخستین دولت‌هایی بودند که نه تنها استقلال عملی از خلافت عباسی پیدا کردند بلکه به شکلی فعال و خودآگاه از گفتمان شیعی برای تثبیت و تقویت اقتدار سیاسی خود بهره گرفتند. در واقع دولت آل بویه را می‌توان نخستین تجربه مهم پیوند میان تشیع و قدرت سیاسی در ایران پس از اسلام دانست؛ تجربه‌ای که زمینه‌ساز تحولات عمیق‌تری در قرون بعدی شد و مسیر تاریخی ایران را از نظر الگوهای مشروعیت، نهادهای حکمرانی و مناسبات دینی - سیاسی به شکلی متفاوت از جهان عرب رقم زد (Daftary, ۲۰۱۳; Madelung, ۱۹۷۵).

دولت آل بویه در تاریخ سیاسی ایران از این حیث ممتاز است که نه در قالب خلافت اهل سنت، بلکه بر شالوده‌ای از مفاهیم و سنت‌های شیعی شکل گرفت. این امر در دوره‌ای اتفاق افتاد که هنوز تشیع در ایران جایگاه سیاسی تثبیت‌شده‌ای نداشت و بیشتر در حاشیه جریان قدرت تعریف می‌شد. آل بویه با تکیه بر تشیع امامی اثنی‌عشری، و در برخی مناطق نیز با هم‌پوشانی زیدی و علوی، توانستند نخستین تجربه دولت‌داری شیعی را در قلمرویی گسترده از عراق تا فارس محقق کنند. اهمیت این دوره نه تنها به دلیل استقلال سیاسی آن‌ها از دستگاه خلافت، بلکه به واسطه تلاش هدفمند آنان برای نهادینه‌کردن مفاهیم و مناسک شیعی در ساختار رسمی دولت و در جامعه قابل توجه است. این تلاش‌ها از جمله در گسترش مناسک عاشورا، اهمیت‌یافتن اعیاد شیعی، نقش فعال علما در مشورت با حاکمان، و نقش‌آفرینی دبیران شیعی در دیوان‌ها قابل مشاهده است (Halm, ۱۹۹۱; Sourdell, ۱۹۶۵).

در چنین زمینه‌ای، مسأله اساسی این پژوهش آن است که دولت آل بویه چگونه موفق شد ساختاری از اقتدار سیاسی ایجاد کند که در آن هم نظام دیوان‌سالاری کهن ایرانی حفظ شود و هم مشروعیت سیاسی از منابعی دینی، و آن‌هم برخاسته از تشیع، اخذ گردد. برخلاف ساختار خلافت عباسی که بر خلافت دینی اهل سنت و حمایت از فقهاء و متکلمان اهل سنت استوار بود، آل بویه مسیر متفاوتی در پیش گرفتند. آن‌ها با حفظ ظاهری خلافت عباسی، اقتدار واقعی را در دست گرفتند و از ابزارهایی چون انتصاب وزیران شیعی، تأسیس نهادهای مذهبی، و حمایت از مجالس علوی، مشروعیت خود را در قالبی متفاوت از خلافت سنتی بازتعریف کردند (Kennedy, ۲۰۰۴; Mottahedeh, ۲۰۰۱). این ساختار تلفیقی از یک‌سو ریشه در سنت‌های دیرپای ایرانی - ساسانی در اداره کشور و دیوان‌سالاری داشت، و از سوی دیگر بر بستر معنایی تشیع و عناصر نمادین آن استوار بود. فهم این پیوند از آن رو اهمیت دارد که نشان می‌دهد در ایران اسلامی، الگوهای مشروعیت نه صرفاً تقلید از خلافت عربی، بلکه بازتولید فرهنگی - سیاسی خاص خود را یافتند.

در این میان، دیوان‌سالاری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تثبیت اقتدار دولت آل بویه نقش ویژه‌ای ایفا کرد. دیوان‌های حکومتی به‌ویژه دیوان رسائل، دیوان خراج، دیوان برید و دیوان وزارت، همچنان از ساختارهای ایرانی ساسانی بهره می‌بردند اما با مفاهیم نوینی از اقتدار مذهبی آمیخته شدند. وزاری مانند صاحب ابن عباد نمونه‌ای از پیوند عمیق نخبگان شیعی با ساختار اداری قدرت هستند که هم در سطح نظری، و هم در سطح اجرایی، در بازسازی مشروعیت سیاسی آل بویه نقش‌آفرین بودند (Kraemer, ۱۹۸۹; Canard, ۱۹۶۵). در عین حال، آل بویه به‌گونه‌ای هوشمندانه با خلافت عباسی نیز تعامل داشتند. آن‌ها

خلافت را به عنوان منبع مشروعیت نمادین حفظ کردند، اما اقتدار واقعی را از آن خود ساختند. همین امر آنان را در جایگاهی قرار داد که می توانستند در عین حفظ نوعی مشروعیت اسلامی نزد عامه مردم، گفتمان دینی خود را نیز گسترش دهند.

از سوی دیگر، تجربه آل بویه در استفاده از مفاهیم شیعی به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشی به حکومت، در کنار استفاده از دیوان سالاری سنتی، بُعد دیگری از اهمیت این دوره را نشان می دهد. برگزاری رسمی مراسم عاشورا، گسترش تعظیم شاعر علوی، و حمایت از شخصیت هایی چون شریف رضی و شیخ مفید، نه تنها بازتابگر گرایش مذهبی حاکمان آل بویه بود، بلکه بخشی از راهبرد مشروعیت سازی سیاسی آنان نیز محسوب می شد. تشیع در اینجا نه فقط یک اعتقاد مذهبی، بلکه گفتمانی سیاسی برای توجیه سلطه و بازسازی نهاد دولت بود. در نتیجه، دولت آل بویه از منظر تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی نیز نقطه ای عطف به شمار می آید؛ جایی که برای نخستین بار تشیع با نهاد دولت پیوندی ارگانیک می یابد و به بستر تولید قدرت تبدیل می شود (Arjomand, ۱۹۸۶; Madelung, ۱۹۸۴).

پژوهش حاضر با هدف واکاوی ساختار اقتدار و مشروعیت در دولت آل بویه سامان یافته است. پرسش های اصلی آن بدین شرح اند: دولت آل بویه چگونه توانست میان سنت دیوان سالاری ایرانی و گفتمان تشیع امامی پیوند برقرار کند؟ این پیوند چه نقشی در تقویت مشروعیت سیاسی آنان داشت؟ و سرانجام، آیا می توان دولت آل بویه را به عنوان الگوی نخستین دولت شیعی با ساختار مستقل مشروعیت سیاسی در ایران اسلامی معرفی کرد؟ هدف این پژوهش، پاسخ به این پرسش ها از طریق تحلیل ساختار قدرت، گفتمان های سیاسی، نمادهای مذهبی و نهادهای دیوانی در دوره آل بویه است. این پژوهش تلاش دارد نشان دهد که آل بویه صرفاً یک دولت محلی قدرتمند نبودند، بلکه الگویی بدیع در تاریخ سیاست ایران ارائه دادند که ترکیبی از عقلانیت اداری و معنویت دینی را در قالب ساختاری سیاسی تحقق بخشید.

از رهگذر این بررسی، مقاله می کوشد نقش دولت آل بویه را در گذار از خلافت به سلطنت مشروع دینی تبیین کند؛ الگویی که در قرون بعدی به ویژه در صفویه به بلوغ رسید. بنابراین، پژوهش حاضر سهمی مهم در بازشناسی ریشه های تاریخی مشروعیت شیعی در ایران، نقش نخبگان مذهبی در دیوان سالاری و شکل گیری دولت داری مستقل از خلافت در دوره میانه اسلامی دارد. این مقاله می خواهد با تأکید بر منابع تاریخی و تحلیلی معتبر، و با تحلیل گفتمان سیاسی آل بویه، به فهمی عمیق تر از سیر تحولات قدرت و مشروعیت در تاریخ ایران اسلامی دست یابد.

روش شناسی پژوهش

در این پژوهش از روش تاریخی - تحلیلی بهره گرفته شده است که در آن رویدادها، ساختارها، و گفتمان های سیاسی دولت آل بویه با تکیه بر منابع تاریخی و تحلیلی بررسی و تحلیل می شود. این روش از آن رو انتخاب شده که بتواند از دل متون و شواهد تاریخی، روندها و ساختارهای قدرت و مشروعیت را استخراج و تبیین کند، نه صرفاً گزارش وقایع. هدف اصلی این رویکرد، فراتر رفتن از توصیف ظاهری و حرکت به سوی بازسازی ذهنیت ها، الگوهای حکمرانی و سازوکارهای مشروعیت ساز در دولت آل بویه است. در همین راستا، پژوهش حاضر نه صرفاً با تحلیل نهادهای رسمی، بلکه با توجه به زبان قدرت، مناسبات گفتمانی، و نشانه های فرهنگی و مذهبی مشروعیت، به تحلیل ساختار اقتدار در این دولت می پردازد.

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

گردآوری داده‌ها در این پژوهش مبتنی بر تحلیل منابع کتابخانه‌ای است. منابع مورد استفاده شامل دو دسته اصلی‌اند: نخست، متون تاریخی کهن مانند «تاریخ یعقوبی»، «الکامل» ابن اثیر، «تجارب الامم» ابن مسکویه، «تاریخ طبری»، و متون فقهی، سیاسی و فرهنگی شیعی دوره قرون سوم تا پنجم هجری که در آن‌ها ردپای سیاست‌گذاری، گفتمان مشروعیت، و جایگاه دیوان‌سالاران و علما در دولت آل بویه دیده می‌شود. دسته دوم، مطالعات تحلیلی و پژوهش‌های معاصر درباره ساختار قدرت در ایران اسلامی، مفهوم مشروعیت دینی در سیاست اسلامی، گفتمان شیعی در تاریخ ایران، و همچنین تأملات نظری درباره دولت در تاریخ میانه خاورمیانه است. این منابع تحلیلی هم از نویسندگان داخلی و هم خارجی بهره گرفته‌اند تا بتوان از رهگذر گفت‌وگو با ادبیات جهانی تاریخ‌نگاری، تحلیل عمیق‌تری از وضعیت خاص آل بویه ارائه داد. توجه خاصی نیز به متون نظری درباره مشروعیت و قدرت (مانند وبر، فوکو، و پاره‌ای نظریه‌پردازان نهادگرایی جدید) معطوف شده است تا تحلیل‌ها صرفاً توصیفی نبوده بلکه بر بستر چارچوب‌های تحلیلی صورت پذیرد.

تحلیل داده‌ها در این پژوهش مبتنی بر روش تفسیر گفتمانی و نشانه‌شناختی در متون تاریخی است. تلاش شده تا از دل روایت‌های تاریخی، واژگان کلیدی، استعاره‌ها، نمادها و کارکردهای زبان سیاسی استخراج شود و پیوند آن‌ها با ساختارهای قدرت و سازوکارهای مشروعیت‌ساز در دولت آل بویه تحلیل گردد. همچنین نهادهایی مانند دیوان‌سالاری، وزارت، نظام مالیاتی، جایگاه علما، رابطه با خلافت عباسی، و نحوه بازنمایی قدرت در مراسم مذهبی و عمومی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند تا از این طریق تصویری از نظم سیاسی آل بویه در چارچوب اقتدار و مشروعیت ارائه شود. تأکید پژوهش بر آن است که نه صرفاً به بازسازی نهادها و وقایع، بلکه به درک منطق درونی سازمان‌دهی قدرت در دوره آل بویه و سازوکارهای مشروعیت‌بخش آن پرداخته شود. بدین منظور از خوانش انتقادی و تفسیری منابع تاریخی و همچنین مقایسه تطبیقی با دیگر دولت‌های هم‌زمان مانند سامانیان و خلافت عباسی نیز بهره گرفته شده است.

با وجود غنای منابع تاریخی درباره دوره آل بویه، این پژوهش با چالش‌هایی نیز مواجه بوده است. نخست آنکه بسیاری از متون تاریخی آن عصر از زاویه دید اهل سنت و در فضای عباسی نگاشته شده‌اند و بنابراین نگاه جانبدارانه‌ای نسبت به آل بویه، به‌ویژه در مسئله تشیع دارند. برای مقابله با این چالش، تلاش شده است تا با مقایسه میان متون مختلف، خوانش انتقادی، و تأکید بر منابع شیعی و غیررسمی، روایتی متوازن‌تر و چندصدایی‌تر از واقعیت سیاسی آن عصر ارائه گردد. همچنین، محدودیت در دسترسی به برخی منابع اصیل شیعی دوره آل بویه (مانند رسائل دانشوران شیعی آن دوره) موجب شد تا از بازسازی گفتمانی و بررسی آثار بعدی – که بازتاب‌دهنده ذهنیت‌های سیاسی قرن چهارم و پنجم هجری است – به‌عنوان ابزار مکمل استفاده شود.

مبانی نظری

در تحلیل ساختارهای قدرت در دولت‌های اسلامی، مفهوم مشروعیت سیاسی همواره یکی از مفاهیم محوری و مناقشه‌برانگیز بوده است. مشروعیت، به‌عنوان مقبولیت قدرت نزد مردم و نخبگان، نه صرفاً امری حقوقی یا الهی بلکه پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است که در بسترهای متنوع تاریخی اشکال گوناگون به خود می‌گیرد. در دوره ایران میانه، و به‌ویژه در دولت‌هایی چون آل بویه، مشروعیت سیاسی در تعارض و تعامل با نهاد خلافت، سنت‌های ایرانی، و آموزه‌های شیعی شکل گرفت و از همین رو تحلیل آن نیازمند استفاده از چارچوب‌هایی نظری است که بتوانند این پیچیدگی تاریخی – گفتمانی را توضیح دهند. در این راستا، نظریه‌های کلاسیک و جدید درباره مشروعیت و قدرت، در کنار مطالعات تاریخی و فرهنگی، به‌مثابه منابع تحلیلی مهمی برای پژوهش حاضر محسوب می‌شوند.

از نظر تاریخی، اندیشمندان اسلامی مشروعیت قدرت را عمدتاً در پیوند با دین و خلافت تحلیل کرده‌اند. در منابع سنتی مانند آثار ماوردی، غزالی و ابن خلدون، خلافت به مثابه نهادی دینی و سیاسی تلقی شده است که مشروعیت آن از نص شرعی و اجماع امت ناشی می‌شود (Al-Ghazali, ۱۹۹۶; Mawardi, ۱۹۶۷; Ibn Khaldun, ۲۰۰۰). با این حال، همین متفکران نیز به بحران‌های مشروعیت، انحراف خلافت از مسیر دینی، و نقش قدرت نظامی و دیوان‌سالاری در شکل‌گیری دولت‌های مستقل محلی اذعان داشته‌اند. در دوره آل بویه که خلافت عباسی از نظر اجرایی ناتوان بود، مسئله مشروعیت در قالبی جدید مطرح شد؛ به گونه‌ای که اقتدار سیاسی نه بر اساس خلافت، بلکه بر مبنای گفتمان‌های مذهبی (شیعی)، کارآمدی دیوانی، و قدرت نظامی بازتعریف گردید. در آثار تاریخی همچون «تجارب الامم» ابن مسکویه و «الکامل» ابن اثیر نیز می‌توان شواهدی از این بازتعریف مشروعیت یافت که در آن دیوان‌سالاری و عقلانیت اجرایی نقش پررنگی در تثبیت قدرت ایفا می‌کنند (Ibn al-Athir, ۱۹۸۷; Ibn Miskawayh, ۱۹۶۶).

در نظریه‌های مدرن، ماکس وبر یکی از نخستین متفکرانی است که به‌طور نظام‌مند مشروعیت را به سه دسته سنتی، کارزماتیک و عقلانی - قانونی تقسیم می‌کند. از منظر وبر، سلطه سنتی در جوامع پیشامدرن بر اساس نهادینه‌شدن قدرت در سنت‌های کهن و مقبولیت عرفی رهبران استوار است (Weber, ۱۹۷۸). دولت آل بویه، به‌ویژه در بخش‌هایی از ساختار اداری و نظامی خود، از این نوع مشروعیت سنتی بهره می‌برد. اما در عین حال، با نوسازی ساختار دیوان‌سالاری و به‌کارگیری کارگزاران تحصیل‌کرده (مانند دبیران و وزیران)، و نیز استفاده از گفتمان دینی خاص تشیع، وارد عرصه‌ای فراتر از سلطه صرفاً سنتی شد. در این چارچوب، دیوان‌سالاری نقش مهمی در انتقال مشروعیت از سنت به کارآمدی ایفا کرد. از منظر وبر، بوروکراسی خود الگویی از مشروعیت عقلانی - قانونی است که در دولت آل بویه در قالب دیوان‌های نظام‌مند و وزیرانی چون ابن‌عمید و صاحب‌ابن‌عباد قابل مشاهده است (Weber, ۱۹۷۸; Mottahedeh, ۲۰۰۱). از سوی دیگر، میشل فوکو در تحلیل قدرت، بر نقش گفتمان، مناسک، و نهادهای دانایی تأکید دارد. از نگاه فوکویی، مشروعیت نه امری ثابت و ذاتی، بلکه محصول بازتولیدهای گفتمانی در دل نهادها و مناسبات اجتماعی است. این دیدگاه برای فهم تجربه دولت آل بویه که در آن تشیع به مثابه گفتمانی سیاسی به خدمت تثبیت قدرت در آمده است، سودمند است. در واقع، آل بویه از طریق خلق و تکرار مناسک شیعی مانند عاشورا، خطبه‌های علوی، و تقویم مذهبی خاص، توانستند گفتمانی از مشروعیت بسازند که با الگوی خلافت عباسی تفاوت داشت اما در سطح جامعه بازشناسی می‌شد (Foucault, ۱۹۸۰; Halm, ۱۹۹۱). به علاوه، نهادهایی چون حوزه‌های علمی، مجالس علما، و محافل ادبی - دینی، به عنوان فضاهای تولید و بازتولید گفتمان شیعی، در ایجاد نوعی «میکروفیزیک قدرت» سهیم بودند که از پایین به بالا ساختار اقتدار آل بویه را تقویت می‌کرد.

در میان نظریه‌های سیاسی اسلامی معاصر، سید حسین نصر، حمید دباشی، و عبدالکریم سروش نیز به اهمیت گفتمان‌های دینی در شکل‌گیری اقتدار مشروع در جهان اسلام اشاره کرده‌اند. به‌ویژه در آثار دباشی، نوعی نگاه گفتمانی و پسااستعماری به تاریخ اسلام دیده می‌شود که با تأکید بر قدرت‌های بومی و روایت‌های مقاومت، به تحلیل ساختارهای قدرت در جوامع اسلامی می‌پردازد. این رویکرد می‌تواند به فهم بهتر مکانیزم‌هایی کمک کند که آل بویه برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خویش، در برابر خلافت عباسی، به کار گرفتند (Dabashi, ۲۰۰۸; Nasr, ۲۰۰۶).

ادبیات پژوهش در حوزه آل بویه نیز در دهه‌های اخیر گسترش قابل توجهی یافته است. پژوهشگرانی چون ویلفرد مادلونگ، هارولد موتاهده، و هینس هالم، نقش مهمی در شناخت ساختارهای سیاسی، مذهبی و اداری این دولت ایفا کرده‌اند. مادلونگ در آثار خود به‌ویژه بر نقش تشیع در شکل‌گیری دولت آل بویه تأکید دارد و معتقد است که آنان با پیوند دادن مشروعیت مذهبی به کارآمدی دیوانی، الگویی نوین از دولت اسلامی خلق کردند (Madelung, ۱۹۸۶). هالم نیز با

تمرکز بر گسترش شعائر شیعی، تأثیر این سیاست مذهبی بر نظم اجتماعی و تثبیت مشروعیت را بررسی کرده است (Halm, ۱۹۹۱). موتاهاده با رویکردی فرهنگی‌تر، ساختار دیوانی و ذهنیت‌های حاکم بر آن را در عصر آل بویه تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه نخبگان دیوان‌سالار، مفاهیم اسلامی را در قالبی ایرانی بازسازی کردند (Mottahedeh, ۲۰۰۱).

در نهایت، این پژوهش با تلفیق سه رویکرد نظری: سلطه و برین، تحلیل گفتمان فوکویی، و خوانش تاریخی - فرهنگی از ساختارهای اسلامی، تلاش دارد تا ساختار اقتدار در دولت آل بویه را تحلیل کند. پیوند دیوان‌سالاری ایرانی با گفتمان تشیع، نه تنها عامل انسجام داخلی دولت آل بویه، بلکه ابزار مشروعیت‌بخشی آنان در برابر خلافت عباسی و جوامع اهل سنت بود. این ترکیب نظری و تحلیلی، زمینه‌ای فراهم می‌سازد برای درک عمیق‌تر از تحول تاریخی نهاد دولت در ایران اسلامی و گذار آن از خلافت به سلطنت مستقل شیعی.

ساختار اقتدار در دولت آل بویه

ساختار اقتدار در دولت آل بویه تلفیقی پیچیده و در عین حال منسجم از عناصر ایرانی، اسلامی و شیعی بود که به شکل خلاقانه‌ای بازسازی شد تا بتواند یک دولت نیمه‌مستقل و فراخلافی را اداره کند. این ساختار، نه تنها در سطح نظامی و دیوانی بلکه در مناسبات اجتماعی و سیاسی با خلافت عباسی و نخبگان محلی تجلی می‌یافت. اهمیت این بررسی در آن است که نشان دهد چگونه آل بویه موفق شدند با تکیه بر سنت‌های قدرت ایرانی و در عین حال تعامل هوشمندانه با ساختار خلافت، الگویی از دولت‌سازی پدید آورند که در تاریخ اسلام بی‌سابقه بود.

در بخش نظامی، اقتدار آل بویه بر نهاد امارت استوار بود. امیران آل بویه، هرچند از لحاظ نظری تابع خلافت عباسی بودند، اما در عمل حاکمیت کاملاً مستقل داشتند و از مشروعیتی موروثی بهره‌مند بودند. سلسله‌مراتب نظامی در دربار آل بویه شامل سپهسالار (فرمانده کل قوا) و فرماندهان ایالات بود که به‌طور مستقیم توسط امیر منصوب می‌شدند. قدرت نظامی دولت به‌شدت به طبقه‌ای از غلامان نظامی وابسته بود که غالباً ترک‌تبار یا دیلمی بودند و در دربار به‌عنوان نگهبانان و نیروهای اصلی ارتش ایفای نقش می‌کردند. این غلامان (غلمان) همزمان با قدرت‌یابی دربارهای اسلامی، در دولت آل بویه نیز به‌عنوان ستون فقرات نیروهای نظامی مطرح شدند و گاه در معادلات قدرت داخلی نقش سیاسی مؤثری ایفا می‌کردند (Kennedy, ۲۰۰۴; Bosworth, ۱۹۷۵). سپهسالارانی چون مرداویج بن زیار و فخرالدوله نمونه‌هایی از فرماندهانی بودند که در عین وفاداری به امیر، گاه با بهره‌گیری از حمایت غلامان و ارتش، توازن قدرت را دربار آل بویه دگرگون می‌کردند.

ساختار نظامی دولت آل بویه از یک سو متکی بر وفاداری شخصی و پیوندهای خاندانی بود و از سوی دیگر با بهره‌گیری از نظام ارباب - غلامی، نوعی نظم شبه‌فئودالی را بازتولید می‌کرد. این ساختار موجب می‌شد که امیران بتوانند از وفاداری نظامیان مطمئن باشند، اما در عین حال در مواقع بحران، همین طبقات نظامی به کانون تهدید برای اقتدار مرکزی تبدیل می‌شدند. بنابراین، آل بویه با هوشمندی سعی در موازنه‌سازی میان قدرت نظامی غلامان، وفاداری سپهسالاران، و کنترل ساختار اداری و دیوانی داشتند تا از تمرکز بیش از حد قدرت نظامی در یک جناح جلوگیری کنند (Madelung, ۱۹۸۶; Mottahedeh, ۲۰۰۱).

در کنار ساختار نظامی، یکی از ستون‌های اصلی اقتدار آل بویه، نظام دیوان‌سالاری آنان بود که ریشه در سنت اداری ایران پیش از اسلام داشت. وزرای آل بویه، که اغلب از نخبگان فرهنگی و مذهبی شیعه بودند، نقش حیاتی در ثبات سیاسی و کارآمدی حکومت ایفا می‌کردند. دیوان وزارت، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد

هماهنگ‌کننده دستگاه دولت، تحت نظارت وزیر اداره می‌شد و وظیفه تنظیم روابط سیاسی، صدور فرامین، مدیریت منابع مالی و برنامه‌ریزی کلان حکمرانی را بر عهده داشت. چهره‌هایی چون ابن‌عمید و صاحب‌بن‌عباد نمونه‌هایی برجسته از وزرای آل بویه بودند که علاوه بر دانش سیاسی، از تسلط بالایی بر فرهنگ، ادب، و اندیشه‌های شیعی برخوردار بودند و این ویژگی آنان را به مهره‌هایی استراتژیک در ساختار قدرت تبدیل کرده بود (Kraemer, ۱۹۸۹; Canard, ۱۹۶۵). دیوان رسائل، به عنوان مرکز تنظیم مکاتبات رسمی دولت، و دیوان برید، که وظیفه نظارت بر ارتباطات، پیک‌ها، و امنیت اخبار را بر عهده داشت، نقش کلیدی در سازمان‌دهی اطلاعات و تصمیم‌گیری داشتند. دیوان خراج نیز مسئول دریافت مالیات، تنظیم سیاست‌های اقتصادی، و تقسیم عواید میان خاندان حاکم و نظامیان بود. این نهادها، برخلاف دیوان‌سالاری خلافت عباسی که بیشتر با فقیهان و نخبگان اهل سنت پیوند داشت، در دولت آل بویه با نخبگان شیعی هم‌پیمان شدند و از این راه، انسجامی بین دستگاه اداری و گفتمان مذهبی به وجود آوردند (Halm, ۱۹۹۱; Kennedy, ۲۰۰۴).

نکته مهم در ساختار دیوان‌سالاری آل بویه، تلفیق سنت‌های ساسانی و اسلامی بود. دیوان‌سالاری آنان نه تقلیدی صرف از دستگاه عباسی، بلکه احیای نهادهایی چون دیوان انشاء، دیوان مالی، و نظم دبیران ساسانی در قالبی اسلامی - شیعی بود. این سنت، که با دقتی فرهنگی بازسازی شده بود، به آل بویه امکان داد تا در مناطق مختلف قلمرو خود، نظم و ثبات اداری برقرار کنند و در عین حال، رنگ‌وبوی مذهبی خاصی به مناسبات اداری ببخشند. استفاده از خطبای شیعی، تدوین فرامین با مضامین مذهبی، و گماردن دبیرانی که خود فقیه یا عالم شیعه بودند، بخشی از این سیاست بود که از دیوان‌سالاری فراتر رفته و در خدمت گفتمان مشروعیت قرار گرفت (Mottahedeh, ۲۰۰۱; Arjomand, ۱۹۸۴).

تعامل میان قدرت مرکزی آل بویه و نخبگان محلی نیز وجه دیگری از ساختار اقتدار آنان را آشکار می‌سازد. آل بویه در بیشتر موارد سیاستی مبتنی بر مدارا و شراکت با نخبگان محلی را در پیش گرفتند. در فارس، خوزستان، کرمان و ری، نخبگان محلی که سابقه‌ای در اداره منطقه داشتند، به عنوان عاملان قدرت حفظ شدند و در مقابل، از سوی امیران آل بویه مورد احترام قرار گرفتند. این سیاست، نه تنها موجب ثبات محلی می‌شد، بلکه زمینه انتقال نرم گفتمان شیعی به مناطق مختلف را نیز فراهم می‌کرد. در همین راستا، آل بویه در عزل و نصب والیان، قاضیان، و رؤسای دیوان‌ها، ترکیبی از معیارهای مذهبی، وفاداری سیاسی و قابلیت اداری را در نظر می‌گرفتند (Daftary, ۲۰۱۳; Sourdell, ۱۹۶۵).

با این حال، تعامل با خلافت عباسی که در بغداد مستقر بود، چالشی جدی برای آل بویه به‌شمار می‌آمد. آن‌ها، از یک سو، برای حفظ مشروعیت نمادین، به‌ویژه نزد اهل سنت، مجبور به حفظ ظاهر خلافت بودند، و از سوی دیگر، در عمل، خلافت را به نهادی تشریفاتی و خالی از قدرت تقلیل دادند. امیران آل بویه در بغداد، خلیفه را تحت کنترل مستقیم خود داشتند و حتی در انتصاب و عزل خلیفه‌ها نیز گاه مداخله می‌کردند. در واقع، خلافت عباسی در این دوره به ابزاری در دست دولت آل بویه تبدیل شد که از طریق آن، شکلی از مشروعیت فراگیر ایجاد می‌شد بدون آنکه استقلال سیاسی دولت خدشه‌دار گردد. این الگوی اقتدار دوگانه - سلطه واقعی آل بویه و مشروعیت نمادین خلافت - یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد ساختار قدرت در این دولت بود که در منابع تاریخی چون «تاریخ ابن خلدون» و «المنتظم» نیز مورد اشاره قرار گرفته است (Ibn Khaldun, ۱۹۶۷; Al-Jawzi, ۱۹۹۲).

در مجموع، ساختار اقتدار در دولت آل بویه مبتنی بر سه رکن اساسی بود: ارتش و نهاد امارت که تکیه‌گاه نظامی دولت بودند، دیوان‌سالاری که کارآمدی اجرایی و انسجام اداری را تضمین می‌کرد، و گفتمان شیعی که به مشروعیت دینی و فرهنگی دولت عمق می‌بخشید. این ساختار، اگرچه گاه با تنش‌هایی میان

جناح‌های نظامی و دیوانی روبه‌رو بود، اما در مجموع توانست الگویی پایدار از دولت‌داری شیعی و ایرانی در دوره میانه اسلامی ایجاد کند که تأثیرات آن تا قرون بعدی در ایران ادامه یافت.

مشروعیت سیاسی در گفتمان آل بویه

مشروعیت سیاسی در گفتمان آل بویه را نمی‌توان صرفاً در قالب نظریه‌های کلاسیک خلافت یا سلطنت بررسی کرد؛ زیرا این دولت، نخستین نمونه جدی از حکومت شیعی‌مذهب در جهان اسلام بود که توانست بدون ادعای خلافت، اما با اقتدار کامل سیاسی، بخش بزرگی از سرزمین‌های اسلامی را تحت سلطه خود بگیرد و نوعی جدید از نظم سیاسی را با پیوند میان تشیع، دیوان‌سالاری، و نهادهای مذهبی شکل دهد. این گفتمان مشروعیت بر بنیانی مرکب از تعامل با علمای شیعه، بهره‌گیری از سنت‌های علوی، تفسیر جدیدی از رابطه با خلافت عباسی، و نمادپردازی‌های مذهبی استوار بود که توانست هم در سطح اجتماعی و هم در سطح سیاسی انسجام ایجاد کند.

یکی از عناصر کلیدی در گفتمان مشروعیت آل بویه، پیوند مستمر و هدفمند آنان با علمای برجسته شیعه و ترویج سنت‌های علوی بود. برخلاف خلفای عباسی که بیشتر با فقهای اهل سنت هم‌پیمان بودند، آل بویه با علمای شیعه امامی، زیدی و علوی ارتباطی نزدیک برقرار کردند و این ارتباط را در سطح رسمی دولت نیز به نمایش گذاشتند. شخصیت‌هایی مانند شیخ مفید، شریف رضی و سید مرتضی نه تنها از لحاظ فکری و فقهی جایگاهی ممتاز در جامعه داشتند، بلکه از نظر سیاسی نیز از حمایت امیران آل بویه برخوردار بودند و در برخی موارد، در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی مشارکت داشتند (Daftary, ۲۰۱۳; Halm, ۱۹۹۱). این اتحاد استراتژیک با علمای شیعه، سبب شد گفتمان مشروعیت آل بویه ریشه‌ای دینی و مردمی بیابد و مشروعیت آن‌ها از صرف قدرت نظامی و دیوانی فراتر رود. به‌ویژه، بهره‌گیری از میراث علوی، مانند تأکید بر مظلومیت امام حسین، جایگاه امامت، و ولایت اهل بیت، به آل بویه امکان داد تا مشروعیتی قدسی و معنوی برای قدرت خویش بسازند که در سنت خلافت عباسی وجود نداشت.

در همین راستا، آل بویه سیاست دوگانه‌ای را در برابر خلافت عباسی اتخاذ کردند؛ سیاستی که در آن، خلافت به‌عنوان نهادی نمادین و مشروعیت‌بخش حفظ می‌شد، اما اقتدار واقعی به‌طور کامل در دست امیران آل بویه بود. آن‌ها هیچ‌گاه ادعای خلافت نکردند، اما با کنترل بغداد و دربار خلافت، در عمل خلیفه را به مهره‌ای تشریفاتی بدل ساختند که بی‌اجازه امیر بویی قادر به تصمیم‌گیری نبود. این رفتار از سوی مورخان مسلمان، مانند ابن اثیر و ابن خلدون، به‌عنوان نوعی «سلطه بدون ادعا» توصیف شده است (Ibn al-Athir, ۱۹۸۷; Ibn Khaldun, ۱۹۶۷). حفظ خلافت عباسی، به‌ویژه در بغداد، برای آل بویه نوعی سپر اجتماعی در برابر اتهام خروج از اسلام بود. آنان از مشروعیت فرمال خلافت استفاده کردند، اما سیاست‌گذاری و ساختار قدرت را به‌صورت کامل در دست گرفتند. در واقع، خلافت برای آنان ابزار تولید مشروعیت نزد اهل سنت و عامه مردم بود، در حالی که ساختار واقعی قدرت بر محور گفتمان شیعی سامان یافته بود.

نمادپردازی مذهبی در دولت آل بویه یکی دیگر از ابزارهای مهم برای تثبیت مشروعیت سیاسی بود. در دوران حکومت ایشان، برای نخستین‌بار در تاریخ جهان اسلام، مراسم عاشورا به‌شکل رسمی و عمومی برگزار شد و روز عاشورا به‌عنوان نماد ظلم‌ستیزی، مشروعیت‌یابی و وفاداری به اهل بیت در ساختار حکمرانی تجلی یافت. همچنین، اعیاد غدیر و مباحله نیز در تقویم رسمی دولت گنجانده شد و مناسک آن‌ها در سطح عمومی و دیوانی برگزار می‌شد. در خطبه‌های نماز جمعه، برخلاف سنت عباسی، نام امام علی و فرزندان او ذکر می‌شد و در برخی موارد حتی خلافت علوی مورد تأیید قرار می‌گرفت (Halm, ۱۹۹۱).

(Madelung, ۱۹۸۶). این خطبه‌ها که هم جنبه عبادی و هم سیاسی داشتند، به یکی از مهم‌ترین بسترهای مشروعیت‌بخشی به حکومت بدل شدند. در ضرب سکه‌های دولتی نیز، نمادهای شیعی مانند نام امامان یا شعارهای خاص اهل بیت به کار می‌رفت که بیانگر پیوند آشکار سیاست و مذهب در ساختار آل بویه بود (Kennedy, ۲۰۰۴; Sourdell, ۱۹۶۵). استفاده از این نمادها در اسناد رسمی، معماری، مراسم عمومی، و حتی شعر و ادب دوره، به یک فضای فرهنگی شیعی مآبانه منجر شد که مشروعیت دولت را از سطح سیاسی به سطح فرهنگی و اجتماعی ارتقا می‌داد.

با وجود این سیاست‌گذاری مذهبی گسترده، آل بویه در تعامل با اهل سنت نیز رفتاری نسبتاً متوازن و در بیشتر موارد، تساهل‌گرایانه اتخاذ کردند. هرچند برخی از منابع به تنش‌های مذهبی در بغداد و دیگر مناطق تحت کنترل آنان اشاره دارند، اما واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که دولت آل بویه هیچ‌گاه سیاست رسمی حذف اهل سنت را دنبال نکرد و در بسیاری موارد، از فقه‌های سنی در ساختار دیوانی استفاده می‌کرد (Bosworth, ۱۹۷۵; Mottahedeh, ۲۰۰۱). به عنوان مثال، برخی از قاضیان در شهرهای سنی‌نشین همچنان از مذهب شافعی یا حنفی بودند و در عین حال با دولت مرکزی همکاری داشتند. این رفتار، بخشی از سیاست واقع‌گرایانه آل بویه برای حفظ نظم عمومی، جلوگیری از شورش، و جلب اعتماد اکثریت سنی مذهب مردم مناطق غربی قلمرو آنان بود.

در همین راستا، آل بویه سعی داشتند مشروعیت مذهبی شیعی خود را در قالبی فراگیر و قابل قبول برای سایر اقشار نیز عرضه کنند. برخلاف خلافت فاطمی که گفتمان اسماعیلی را به عنوان ایدئولوژی انحصاری ترویج می‌داد، گفتمان آل بویه در مورد تشیع از نوع امامی و تا حدی معتدل بود. به همین دلیل، آن‌ها از ایجاد تفرقه شدید مذهبی پرهیز کردند و به جای حذف دیگر فرق، به ایجاد فضای فرهنگی غالب شیعی در کنار حفظ ساختار اجتماعی موجود پرداختند. این سیاست، در بلندمدت به نهادهای سازی مفاهیم شیعی در فرهنگ عمومی مناطق مرکزی و غربی ایران منجر شد و بستر را برای گسترش بعدی تشیع در قرون بعد فراهم ساخت (Arjomand, ۱۹۸۴; Daftary, ۲۰۱۳).

در نهایت، گفتمان مشروعیت سیاسی آل بویه، برخلاف الگوهای خلافت عباسی و سلطنت‌های غیرمذهبی، بر بنیانی چندلایه و پویا استوار بود: پیوند با علما، بهره‌گیری از نمادهای مذهبی، حفظ ظاهر خلافت، و در عین حال مدیریت مستقل قدرت. این گفتمان، نه فقط در سطح رسمی و دیوانی بلکه در زندگی روزمره مردم، در مناسک، در شعر و ادب، و در روابط اجتماعی حضور داشت و مشروعیت دولت را در تمامی سطوح اجتماعی بازتولید می‌کرد. از این منظر، می‌توان گفت دولت آل بویه پیش‌زمینه‌ای فکری، سیاسی و فرهنگی برای تجربه بعدی دولت شیعی صفویه بود که مشروعیت مذهبی را به عنصر محوری در حکمرانی بدل ساخت.

پیوند تشیع و دیوان‌سالاری: بازسازی نهاد دولت ایرانی

پیوند میان تشیع و دیوان‌سالاری در دولت آل بویه را می‌توان یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین عناصر بازسازی نهاد دولت ایرانی در دوران میانه اسلامی دانست. در دوره‌ای که خلافت عباسی به لحاظ اجرایی و سیاسی رو به ضعف گذاشته بود، آل بویه موفق شدند با تلفیق میراث اداری ساسانی و آموزه‌های مذهبی شیعی، مدلی از حکمرانی ارائه دهند که در آن ساختار دولت، هم از عقلانیت دیوانی بهره‌مند بود و هم از مشروعیت دینی. این ترکیب پیچیده، در عمل نه تنها باعث دوام دولت آنان در شرایط بحران‌آلود قرن چهارم هجری شد، بلکه به الگویی ماندگار برای دولت‌سازی در تاریخ ایران پس از اسلام تبدیل گردید.

دیوان‌سالاری در دولت آل بویه، به‌رغم قرار گرفتن در چارچوب اسلامی، ریشه‌های عمیقی در سنت‌های اداری ساسانی داشت. بسیاری از نهادهای دیوانی مانند دیوان رسائل (دفتر مکاتبات و نامه‌نگاری)، دیوان خراج (اداره مالیات)، و دیوان برید (شبکه پیک‌رسانی و اطلاعات) نه تنها از لحاظ ساختاری، بلکه در سطح اصطلاحات، رویه‌ها و سلسله‌مراتب، ادامه طبیعی الگوی ساسانی بودند (Frye, ۱۹۷۵; Kennedy, ۲۰۰۴). کارگزاران دیوان‌ها که در گذشته دبیران زبده‌ای با آموزش‌های ایرانی بودند، در دولت آل بویه نیز جایگاه خود را حفظ کردند. اما تفاوت بنیادین در آن بود که این دبیران در ساختار جدید، با گفتمان تشیع امامی پیوند خورده بودند و خود بخشی از نخبگان مذهبی - فرهنگی جامعه به‌شمار می‌رفتند. این امر موجب شد دیوان‌سالاری نه صرفاً ابزاری اداری، بلکه نهادی حامل ارزش‌ها، معناها و مشروعیت‌های جدید شود که با تشیع، و نه خلافت، هم‌راستا بود.

یکی از جلوه‌های بارز این پیوند را می‌توان در شخصیت‌هایی همچون صاحب‌بن‌عباد مشاهده کرد. وی که از وزرای برجسته آل بویه بود، نه تنها از مهارت بالایی در امور دیوانی برخوردار بود، بلکه از ادیبان، متکلمان و شاعران بزرگ شیعه عصر خویش نیز به‌شمار می‌رفت. او از جایگاه خود در دولت برای تقویت نهادهای شیعی، حمایت از علما، و گسترش شعائر مذهبی استفاده کرد (Kraemer, ۱۹۸۹; Mottahedeh, ۲۰۰۱). او و هم‌ردیفانش، نمونه‌هایی از نخبگان شیعی بودند که توانستند مفهوم دیوان‌سالاری را با وفاداری مذهبی درآمیزند و به بازسازی دولت ایرانی از درون معنای شیعی کمک کنند. در واقع، آنان به‌جای آنکه صرفاً بازوی اجرایی امیران باشند، نقش فعالی در شکل‌دهی به سیاست‌های دینی، آموزشی، فرهنگی و حتی تقویمی ایفا می‌کردند و از این راه، دیوان‌سالاری را به ابزار گفتمانی تشیع بدل ساختند.

نکته مهم در بازسازی نهاد دولت در این دوره، تبدیل دیوان‌سالاری به نهادی تولیدکننده معنا بود. در نظام خلافت عباسی، دیوان‌ها عمدتاً به‌مثابه ابزارهای اجرایی خلافت عمل می‌کردند و مشروعیت آن‌ها از اراده خلیفه سرچشمه می‌گرفت. اما در دولت آل بویه، با فاصله‌گیری از خلافت، دیوان‌سالاری خود به مرجع اقتدار مشروع بدل شد. بدین معنا که کارگزاران دیوانی با استناد به عقلانیت اداری، دانش، و تعلق مذهبی خود، نه تنها فرامین امیر را اجرا می‌کردند، بلکه در فرایند مشروعیت‌بخشی به قدرت امیر نیز مشارکت فعال داشتند (Weber, ۱۹۷۸; Arjomand, ۱۹۸۴). استفاده از واژگان دینی در مکاتبات رسمی، حضور نهادهای علمی شیعه در کنار دیوان‌ها، و حتی نوع آرایش ساختاری مراکز حکومتی، همگی بیانگر تأثیر گفتمان تشیع بر دیوان‌سالاری بودند.

تأثیر گفتمان تشیع بر نهاد دولت آل بویه را همچنین می‌توان در نحوه سازماندهی تقویم دینی، مدیریت مراسم عمومی، و سازمان‌دهی مدارس و کتابخانه‌ها مشاهده کرد. با رسمی شدن مناسک عاشورا، عید غدیر، و مجالس تعزیه، کارگزاران دیوانی وظیفه داشتند این مراسم را در شهرهای مختلف سامان دهند و از منابع مالی دولتی برای برگزاری آن‌ها استفاده کنند. این روند نشان می‌دهد که دیوان‌سالاری نه فقط یک نهاد اجرایی، بلکه یک نظام فرهنگی با جهت‌گیری مذهبی نیز بوده است (Halm, ۱۹۹۱; Daftary, ۲۰۱۳). همین ویژگی بود که به دیوان‌سالاری آل بویه استقلال معنایی بخشید و آن را از نمونه‌های پیشین و هم‌زمان خود متمایز ساخت.

همچنین باید به نقش ادبیات و شعر در پیوند دادن تشیع و دیوان‌سالاری اشاره کرد. بسیاری از دبیران و وزرا خود از شاعران و نویسندگان برجسته بودند و با بهره‌گیری از زبان فارسی و عربی، گفتمان رسمی حکومت را با ارزش‌های شیعی پیوند می‌زدند. شعرهای مدح‌آمیز درباره اهل بیت، مرثیه‌سرایی‌های عاشورا، و نامه‌نگاری‌های دیوانی با مضامین دینی، بخشی از فضای گفتمانی بودند که مشروعیت سیاسی و مذهبی آل بویه را بازتولید می‌کردند (Kraemer, ۱۹۸۹;).

(Mottahedeh, ۲۰۰۱). این تولید فرهنگی، به‌ویژه در شهرهای بزرگی چون ری، بغداد و شیراز، موجب نهادینه شدن تدریجی یک دولت ایرانی با هویت شیعی شد که در عین بهره‌گیری از زبان و نهادهای اسلامی، از الگوی خلافت عباسی فاصله گرفته بود.

پیوند تشیع و دیوان‌سالاری همچنین امکان ساخت یک الگوی بومی برای دولت‌سازی را فراهم کرد. برخلاف خلافت که قدرت را بر اساس نص شرعی و اجماع امت تعریف می‌کرد، آل بویه با تأکید بر عقلانیت اجرایی، شایستگی نخبگان، و پیوند دینی با امامان، توانستند مفهومی تازه از دولت مشروع ارائه دهند. این الگو بعدها توسط دولت‌هایی چون صفویه توسعه یافت و به‌عنوان بنیانی برای دولت شیعی مدرن در ایران عمل کرد (Madelung, ۱۹۸۶; Kennedy, ۲۰۰۴). بنابراین، تجربه آل بویه در پیوند دادن دیوان‌سالاری ایرانی با گفتمان تشیع، نه‌فقط نوآوری در سطح حکمرانی، بلکه تحول در ماهیت نهاد دولت در ایران پس از اسلام به‌شمار می‌رود.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی ساختار اقتدار و مشروعیت سیاسی در دولت آل بویه نشان داد که این دولت یکی از نقاط عطف در تاریخ سیاسی ایران و جهان اسلام است؛ نقطه‌ای که در آن، گذار از خلافت عباسی به سوی الگوی جدیدی از سلطنت مشروع مبتنی بر تشیع و دیوان‌سالاری ایرانی رخ می‌دهد. تحلیل عناصر گوناگون ساختار قدرت، از نهادهای نظامی گرفته تا دیوان‌های اداری، و از مناسک مذهبی تا گفتمان‌های مشروعیت‌بخش، روشن ساخت که آل بویه توانستند در شرایط فروپاشی اقتدار عباسی، ساختار حکمرانی کارآمد و منسجمی پدید آورند که هم از سنت‌های بومی بهره می‌برد و هم از ابزارهای دینی برای تثبیت مشروعیت خود استفاده می‌کرد.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش حاضر، پیوند ژرف میان تشیع امامی و ساختار اداری دولت آل بویه است. برخلاف خلافت عباسی که مشروعیت خود را از اجماع اهل سنت و سنت پیامبر اخذ می‌کرد، آل بویه توانستند از گفتمان شیعی به‌عنوان منبعی نوین برای تولید مشروعیت استفاده کنند. این گفتمان در قالب‌هایی چون برگزاری مناسک عاشورا، ترویج اعیاد شیعی، حمایت از علما و تأسیس نهادهای دینی بازتاب یافت و از این طریق، نقش مهمی در هویت‌بخشی به دولت و تحکیم اقتدار آن ایفا کرد. هم‌زمان، حفظ دیوان‌سالاری ایرانی با ساختار نسبتاً عقلانی، به آل بویه امکان داد تا از نظر اجرایی نیز حکومتی پایدار و قابل اتکا باشند. نقش وزرای فرهیخته‌ای چون ابن‌عمید و صاحب‌بن‌عباد، که در عین دیوان‌سالار بودن، حامیان گفتمان تشیع نیز بودند، در این روند بسیار اساسی بود.

دولت آل بویه، با اینکه هیچ‌گاه مدعی خلافت نشد، اما در عمل خلافت عباسی را به نهادی تشریفاتی تبدیل کرد و زمینه را برای شکل‌گیری سلطنتی مشروع، اما غیرخلافتی فراهم ساخت. این تحول، از نظر تاریخی، مسیر را برای دولت‌های شیعی بعدی همچون صفویه هموار ساخت که در آن، مشروعیت مذهبی جایگزین نص خلافت شد و سلطنت بر مبنای ولایت و شایستگی دینی - سیاسی توجیه گردید. بدین‌سان، آل بویه را می‌توان به‌مثابه دولت‌گذار از نظم خلافت‌محور عباسی به نظم سلطنتی مشروع شیعی در ایران اسلامی تحلیل کرد؛ الگویی که بعداً در تاریخ سیاسی ایران تثبیت شد.

با توجه به اهمیت تاریخی دولت آل بویه در بازسازی نهاد دولت ایرانی و تکوین مفهوم مشروعیت شیعی، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به بررسی مقایسه‌ای میان دولت آل بویه و دولت‌های هم‌عصر آن همچون فاطمیان در مصر یا سامانیان در شرق ایران بپردازند تا بتوان الگوهای متنوع دولت‌سازی در جهان اسلام را با دقت بیشتری فهمید. همچنین، مطالعه تفصیلی نقش علمای شیعه در سیاست‌گذاری، و بررسی اسناد دیوانی و متون رسمی باقی‌مانده از آن دوره،

می‌تواند به روشن‌تر شدن تعامل قدرت، دیانت و دولت در نخستین دولت‌های شیعی کمک شایانی کند. از این رهگذر، امکان بازسازی دقیق‌تری از فرایند تاریخی گذار از خلافت به سلطنت مشروع فراهم می‌شود که یکی از مسائل محوری در تاریخ تحولات سیاسی ایران و اسلام است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Arjomand, S. A. (1984). *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*. University of Chicago Press.
- Bosworth, C. E. (1975). *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994–1040*. Edinburgh University Press.
- Daftary, F. (2013). *A History of Shi'i Islam*. I.B. Tauris.
- Frye, R. N. (1975). *The Golden Age of Persia: The Arabs in the East*. Weidenfeld and Nicolson.
- Halm, H. (1991). *Shi'ism*. Edinburgh University Press.
- Ibn al-Athir. (1987). *The Complete History (Al-Kamil fi al-Tarikh)*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Ibn Khaldun. (1967). *The Muqaddimah: An Introduction to History*. Princeton University Press.
- Kennedy, H. (2004). *The Prophet and the Age of the Caliphates: The Islamic Near East from the Sixth to the Eleventh Century*. Pearson Education.
- Kraemer, J. L. (1989). *Humanism in the Renaissance of Islam: The Cultural Revival during the Buyid Age*. Brill.
- Madelung, W. (1986). *Religious Trends in Early Islamic Iran*. In R. N. Frye (Ed.), *The Cambridge History of Iran, Vol. 4* (pp. 471–499). Cambridge University Press.
- Mottahedeh, R. P. (2001). *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society*. I.B. Tauris.
- Sourdel, D. (1965). *The Abbasid Caliphate*. In *The Cambridge History of Islam, Volume 1*. Cambridge University Press.